

هو العليم

نقد بیان مرحوم آخوند در مقدمه اولی از مقدمات

حکمت (2)

سلسله دروس خارج اصول فقه - مطلق و مقید - جلسه صد و چهل

استاد

آیت الله حاج سید محمد محسن حسینی طهرانی
قدس الله سره



بحث در احراز عنوان قبل از اخذ به اطلاق

[بحث در اینجا بود که چون در کلام متکلم ممکن است]... اجمال از او لحاظ شود و ممکن است که عدم الاجمال و الاهمال، بلکه تبیین و ابراز یک حقیقت در مقام عمل مورد لحاظ قرار بگیرد؛ بناءً علی هذا به صرف اخذ یک عنوان در کلام متکلم، ما در وهله اول باید احراز کنیم که متکلم در مقام امر به اتیان یا نهی از ترک عنوان است بمصادیق و بافراده؛ آن وقت بعد، در مقام اطلاق و در مقام اثبات باید عمل کنیم و این برای ما در وهله اول باید احراز بشود.

وقتی که مولا به مخاطب می گوید که **يَجِبُ عَلَيْكَ الصَّلَاةُ**؛ قبل از اطلاق مصطلح عند الاصولیین، باید ما احراز کنیم که مراد و منظور مولا از وجوب الصلاة، قیام به صلاة خارجی است، منظور مولا ابتدائاً صرف ابراز حکم وجوب نیست؛ این باید اثبات و احراز بشود. بنابراین اگر ما در جایی نتوانستیم به حسب قرائن احراز کنیم که منظور مولا من اول الامر تشویق و تحریک و ترغیب مخاطب است نحو الفعل بأی نحوکان، این خود برای ما دلیلی می شود بر اینکه باید در مقام فعل، **عند عدم قرينة معينة و عند عدم انصراف العنوان نحو فردٍ خاص**، باید ما به آن فرد متیقنی که می دانیم به واسطه آن فرد متیقن، تحصیل مراد مولا شده است، عمل کنیم. بناءً علی هذا آنچه که الآن ما در مقام بیان هستیم این است که اگر ما دلیل داشته باشیم بر اینکه منظور متکلم از القاء این کلام من اول الامر، حث مخاطب و تحریک مخاطب نحو الفعل است؛ آن وقت ما مقام اثبات را در آنجا لحاظ می کنیم که در مقام اثبات این اطلاق چگونه تحقق پیدا می کند و عدم اطلاق چگونه تحقق پیدا می کند؛ اما اگر من اول الامر ما دلیلی نداشته باشیم بر اینکه مراد متکلم از القاء این طبیعت مهمله چیست، ما با این کلام چه کنیم و چه عملی را ما با این کلام باید انجام بدهیم؟ این مورد بحث ماست.

مثال قرآنی: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾

من باب مثال وقتی که مولا می گوید: ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ﴾^۱ کسی که حکم بما انزل الله نکند از فساق است یا از کفار است یا از ظالمین است. مراد مولا از این بیان وجوب حکومت بین خصما و حرمت عدم حکومت در جامعه اسلامی یا در محکمه اسلامی چیست؟ ما اول باید این را به دست بیاوریم و احراز کنیم که مراد مولا از این آیه شریفه چیست؟ آیا منظور مولا تحریک مؤمنین و حث

^۱ سوره مائده (۵) آیه ۴۷.

آنها در رجوع به کل من یقدر علی الحکم است؟ به کل من یحکم است؟ به هر کسی که قادر بر حکومت است؟ آیا منظور مولا جمیع مواردی است که ممکن است عرفاً بر آن موارد و بر آن مصادیق اطلاق حاکم بشود، سواءً کان مؤنثاً او مذکراً و سواءً کان بالغاً او غیر بالغ و سواءً کان قادراً علی الحکومة بالإطلاق او قادراً علی الحکومة لا بالإطلاق و سواءً کان وصل و بلغ الحاکم الی مرتبة الاجتهاد المطلق او لم یبلغ الی مرتبة الاجتهاد المطلق؟ - تمام این موارد را ما می بینیم که در عرف بر آن اطلاق حاکم می شود - حالا آیا من اول الامر و من بداية الامر منظور مولا تحریک به افراد این معنوی به عنوان حاکم است، که بعد ما برویم سراغ اینکه چون منظور مولا بر فرد خاص قرینۀ معینۀ ای ندارد بناءً علی هذا سواءً کان حاکم بالغاً او غیر بالغ و سواءً کان مؤنثاً او مذکراً و سواءً کان مجتهداً مطلقاً او مجتهداً متجزئاً، تمام اینها به دلیل اطلاق، مورد نظر شارع خواهد بود. این است یا اینکه نه، از اول ما باید ببینیم که این دلیل که شارع گفته است: ﴿وَمَنْ لَّمْ یَحْکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ شاید منظور فقط طرح حکومت است و وجوب حکومت است، من دون النظر و با غمض نظر از فرد معنوی به این عنوان. شاید شارع می خواهد این طور بگوید که در حکومت اسلامی باید حاکم وجود داشته باشد؛ در جامعه مؤمنین باید حاکم وجود داشته باشد؛ در اختلاف بین دو دعوای دوتا مسلم و دوتا شیعی باید حاکم وجود داشته باشد. این منظور است. اما اینکه این حاکم کیست؟ و این حاکم چیست؟ این آیه الآن این را نمی خواهد بگوید. می خواهد بگوید که در حکومت اسلام و در جامعه مسلمین باید دعوا عند حاکم مطرح باشد. نمی توانند خودشان فی حدنفسه حل و فصل کنند؛ باید به حاکم مراجعه کنند. حاکم برای آنها باید حکومت بدهد. نمی شود حکومت هردمبیلی باشد، قضاوت و فصل دعوا بین مؤمنین به چماق و ضرب نباید باشد، باید به حکومت باشد؛ شارع در اینجا این را بیان می کند.

تلمیذ: اگر این قرائن متصله ای که ما داریم، و این ادله ای که آمده است و تخصیص می زند را ما بیاوریم - در بحثی که فرموده بودید که قرینه های منفصله هم مثل متصله می ماند و در زمان القاء کلام خود متکلم هم اراده کرده است - بنابراین ما چه جوری اطلاق گیری کنیم؛ و الا آن ادله ای که می آید نمی تواند ناظر به این آیه باشد.

استاد: حضورتان عرض کنم که الان بحثمان در صرف نظر از قرینۀ مقیده و متعینه است. در بحث قرائن لم یقل أحدٌ به اینکه باید از قرائن اغماض کرد و خود قرینۀ متعینه، هم موارد را مشخص می کند و هم نحوه اطلاق را بیان می کند؛ چطور اینکه ما بعداً عرض می کنیم. صحبت ما در این است که در یک هم چنین آیه ای، اگر ما فرض را بر این بگذاریم که یک قرینۀ معینۀ ای وجود نداشته باشد، چطور اینکه خیلی ها دارند می گویند، بر اینکه منظور از ﴿وَمَنْ لَّمْ یَحْکُمْ﴾ ذکوریت نیست، بلکه منظور کل من یقدر علی الحکومة بین المسلمین سواءً کان من النساء أو کان من الرجال است. اگر این طور باشد پس این آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ یَحْکُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ اطلاق دارد بالنسبه به حاکم، کل من یتصدق علیه هذا العنوان، عنوان الحکومة، من النساء أو من

الرّجال. روی این حساب این آیه می شود مطلق بالنسبه به جميع افراد. در این صورت اگر در روایتی، تنصيص بر وجوب حکومت من بين الرجال نباشد، بلکه عنوان در آن روایت، ظهور در رجال دارد و استشمام استفاده رجولیت از این روایت می شود [مثلاً امام بگویند: **فابْعَثُوا** یا **فاجْعَلُوا حَكَمًا مِنْ عِنْدِكُمْ**، که می گویند کُم دلالت بر رجولیت می کند و ظهور، حاکم رجل است. خُب ممکن است اعتراض بشود، بر اینکه کُم در اینجا فقط جنبه جنسیت حاکم را بیان می کند، یا در اینجا از باب غلبه رجال بر نساء است، نه اینکه از باب اراده رجولیت از این کُم که ضمیر مذکر مخاطب است بخواهد باشد. آن وقت در این گونه مواقع یا در موقعی که فرض کنید شبهه توقیفیه می رود که خب این، [شبهه] توقیفیه دارد که در منصب حکومت باید به حد متیقن عمل کرد، که چون ما در اینجا اول احرار اطلاق کردیم، لذا به واسطه احرار اطلاق این شبهه توقیفیه از بین می رود. یا آن شبهه رجولیتی که استفاده از کُم می شود، این اطلاق [آن را] از بین می برد و صحیح است. اگر در یک جا شک در مصداق داشته باشیم با تمسک به اطلاق آن شک مرتفع خواهد شد. پس در اینجا دیگر چون دلیلی که نص بر رجولیت است ما در روایات نداریم؛ اگر دلیلی که دال بر نص در رجولیت است در روایات نداریم، با تمسک به اطلاق ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ ما در اینجا تبعاً حکم به تنفیذ حکومت مرأه داریم؛ چون اطلاق را در اینجا ما احرار کردیم.

بنابراین اشکالی که در وهله اول بر این مبنا وارد می شود این است که چه دلیلی شما دارید بر اینکه این آیه ﴿وَمَنْ لَمْ يَحْكُمْ بِمَا أَنْزَلَ اللَّهُ﴾ و امثال ذلک، در وهله اول دلیل بر ارجاع افراد است به کل حاکم فی الخارج. برای این، چه دلیلی داریم؟ ممکن است که آیه اصلاً دلالت بر ارجاع نداشته باشد و فقط صرف بیان یک حکم از احکام اسلامی باشد؛ که یک حکم از احکام اسلامی عبارت است از وجوب قضا و حکومت در بین مدعیین، در بین خصمین. اما اینکه ارجاع به افراد بدهند؛ نه، یک هم چنین استفاده ای در اینجا نمی شود. این می شود مقام، مقام تبیین مراد در وهله اول که مقام، مقام ثبوت است. در این مقام تبیین مراد، ما باید ببینیم که آیا بر ارجاع مولا مأمور را بر مصادیق و افراد خارجی، از کلام، متصلاً یا منفصلاً، قرینه ای هست یا قرینه ای در اینجا نیست؟ یک وقت دو نفر که اینها مدعی هستند، خدمت امام علیه السلام می رسند؛ مدعیین هستند و به امام علیه السلام می گویند: چه کنیم؟ حضرت می فرمایند که چه کنیم ندارد! خب مشخص است، باید شما به حاکم مراجعه کنید و حاکم بین شما فصل خصومت کند؛ من که نمی توانم در اینجا فصل خصومت کنم؛ من وقت ندارم. منظور حضرت این است که اینها را به حاکم ارجاع می دهد، اما نمی گوید که به چه حاکمی مراجعه کنید. نه، در اینجا حضرت فقط می خواهد ارجاع بدهد به شخصی که عنوان حکومت را دارد. ولی خصوصیات افرادی در اینجا مورد نظر نیست.

یک وقت نه، فرض کنید که در اینجا عده ای نشسته اند؛ در اینجا هم زن هستند و هم مرد هستند. هم

رجال، اهل فن و اهل علم و اهل فقه هستند و هم در میان نساء عده‌ای هستند که اهل فن هستند و اهل علم هستند و اهل مطالعه هستند و اهل فقه هستند. امام علیه‌السلام رجوع می‌دهند با دستشان و به افراد اشاره می‌کنند، می‌گویند یک حاکمی را انتخاب کن. این در اینجا معلوم است که ارجاع او به افراد حاضر در جلسه است، این خودش قرینه می‌شود بر اینکه منظور امام علیه‌السلام در اینجا منظور اطلاق است، اطلاق بالنسبه به افرادی که در اینجا حضور دارند. آن وقت در اینجا باید ملاحظه کرد که چه فردی در اینجا باید تنجّز پیدا کند؟ آیا رجل در اینجا ترجیح دارد یا مرأه در اینجا ترجیح دارد و کدام بر هم ترجیح دارند دیگر اینجا برمی‌گردد به ترجیح در علم، نه ترجیح در مسئله جنسیت، ذکوریت و رجولیت.

اشکال در امکان فهم مراد مولی در مقام ثبوت

ولی صحبت ما در اینجا قبل از رسیدن به این مرحله است. قبل از اینکه ما به این مرحله برسیم در مرحله اول ما متوقف هستیم. یعنی در بحث این اطلاق اصطلاحی ما در دو مرحله متوقف هستیم. فعلا به مرحله دیگر که مقام اثبات است ما نرفتیم. در آنجا هم تازه حرف داریم، در آنجا در مقدماتی که مرحوم آخوند و شیخ نقل می‌کنند در انصراف و هر قدر متیقنی که ایشان گرفتند، صحبت داریم. ما فعلا در مرحله اول توقف داریم و مرحله اول نمی‌گذارد ما به مرحله دوم که مقام اثبات است برسیم؛ و آن، این است که ما در مقام ثبوت اصلاً قرینه‌ای داریم که منظور مولا از این ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ﴾ چیست یا قرینه نداریم؟ منظور ما این است که آیا وقتی که مولا می‌گوید: **أَكْرَمَ الْعَالَمِ**؛ از اول قرینه داریم که این عالم بر جمیع افراد اطلاق می‌شود یا نه، از آن اول ما در مرحله مراد مولا یعنی مقام ثبوت، گیر کردیم که منظور مولا الان از این **أَكْرَمَ الْعَالَمِ** چیست؟ منظور این است. یعنی مولا از **أَكْرَمَ الْعَالَمِ** فقط می‌خواهد وجوب اکرام عالم را برساند، نه بیشتر. یعنی نسبت به افراد هنوز اقدام عملی را از مخاطب نخواست است؛ فقط می‌خواهد وجوب اکرام عالم را اینجا برساند. این برای ما مرحله اول است؛ این را ما باید احراز کنیم. اگر این را ما نتوانستیم احراز کنیم این در مقام اثبات تأثیر می‌گذارد. یعنی این عدم فهم مراد از مقام ثبوت در فهم ما از مقام اثبات موثر خواهد بود. این مسئله برای ما مطرح است. البته باز این نیاز به دلیل دارد نیاز به صحبت دارد. إن شاء الله خیال می‌کنم که ما بتوانیم بحث اطلاق را در این مدت قبل از تعطیلی تمام کنیم. ولی این تأکید من و به اصطلاح کرّ و فرّی که نسبت به این مطلب انجام می‌دهم، به خاطر این است که این دو بزنگاه در اینجا باعث شده است که اطلاق آن طوری که باید و شاید در السنّه اصولیین و فقها روشن و تبیین نشده باشد، بنابراین حالا فردا هم دوباره من روی همین قضیه بحث می‌کنم و شواهد را ذکر می‌کنم که بسیاری آماده کرده بودم که امروز مطرح کنم، منتهی دیگر بیشتر از این مجال ندارم. تلمیذ: حضرت عالی در بحث اصولی قبلی فرمودید که کل خاص و تقییداتی که از مولا صادر می‌شود در زمان‌های بعد، اینها در حقیقت در همان معنای اولیه مراد مولا تأثیر می‌گذارد. ما باید از مقام اثبات پی به

مقام ثبوت ببریم می‌خواهم این را عرض کنم که بنابراین در مقام اثبات آن قرائن خاصه‌ای که می‌آید تأثیر در مقام ثبوت دارد.

تأثیر عدم فهم در مقام ثبوت، در مقام اثبات

استاد: احسنت، همین را می‌خواهم بگویم که بین مقام اثبات و مقام ثبوت یک ارتباط وثیق لاینفک است، و از همین جا من می‌گویم که چون ما به مقام ثبوت مولا نمی‌توانیم برسیم این عدم فهم ما از مقام ثبوت در فهم در مقام اثبات تأثیر می‌کند. یعنی وقتی که می‌گوییم در مقام اثبات ما الآن نمی‌دانیم منظور نفسی مولا از اینکه گفته است ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾ آیا ارجاع مخاطبین به کل حاکم است؛ یا نه، فقط صرف بیان وجوب حکومت است. این را ما نمی‌دانیم؛ حالا که نمی‌دانیم، نگاه به این جمله می‌کنیم؛ به قرائن قبلی، به قرائن بعدی متصله، منفصله. من حیث المجموع نگاه می‌کنیم، ببینیم که در مقام اثبات چه نحوه این مطلب بیان شده است؟ یعنی وقتی که مولا [در] آیه ﴿وَمَنْ لَّمْ يَحْكَمْ بِمَا أَنزَلَ اللَّهُ﴾ به عنوان یک طبیعت مهمله حکومت را بیان می‌کند و مذکر و مؤنث را مطرح نمی‌کند، اطلاق و تجزیه در اجتهاد را مطرح نمی‌کند، بلوغ و عدم بلوغ را مطرح نمی‌کند، اینها چیزهایی است که مطرح نکرده است دیگر.

تلمیذ: در متن مطرح نکرده است؟

استاد: در متن مطرح نکرده است، خب ما در اینجا نمی‌دانیم آیا منظور مولا فقط در اینجا این است که حکومت در بین مسلمین واجب است؛ به همین مقدار؛ تا بعد ببینیم چه استفاده‌ای را ما در مقام اثبات از این بکنیم؛ یا اینکه نه، از اول بگوییم اصلاً منظور مولا این نیست که حکومت واجب است؛ وجوب حکومت مفروغ عنه است؛ می‌خواهد بگوید مردم بروند به طرف افرادی که در جامعه معنون به این عنوان هستند؛ یعنی عرف در افراد، افراد را معنون به عنوان حاکم می‌کند؛ این منظور مولا است.

تلمیذ: در حقیقت شما دو نوع اطلاق دارید؛ یک اطلاق قبل از ورود به آن مخصص‌ها و مقیدها است، یک اطلاق بعد از ورود مقام اثبات است.

استاد: همین را من می‌خواهم بگویم.

تلمیذ: بعد از ورود که دیگر اهمال نیست.

استاد: حالا همان‌طوری که در روزهای آینده می‌گوییم ممکن است که از یک کلام اطلاق‌های متعددی استفاده بشود. یعنی یک کلام ممکن است دارای اطلاق باشد از جهاتی. فرض کنید یک **أَكْرَمُ الْعَالَمِ** می‌گویند، عالم ممکن است یک اطلاق داشته باشد به نسبت به موارد افراد؛ یا خود نفس اکرام ممکن است اطلاق داشته باشد نسبت به جمیع موارد؛ اکرام با تفاح، اکرام با عنب، این هم خودش یک نحوه اکرام است. یک اکرام، اکرام در مکان است مثلاً در منزل؛ یک اکرام، اکرام در زمان است. این موارد متعدده‌ای که ممکن است از کلام اکرام

فهمیده بشود را ما باید یک به یک بسنجیم و ببینیم که مولا ممکن است در مقام ثبوت نسبت به یک مورد نظر به اطلاق دارد ولی نسبت به یک مورد نظر به اطلاق ندارد و اهمال دارد. بنابراین ما در وهله اول باید ببینیم آیا قرینه‌ای هست که نحوه مراد نفسی مولا را بیان کند یا بیان نکند؟ اگر [قرینه‌ای] نیست، ما نمی‌توانیم در اینجا استفاده اطلاق بکنیم و این می‌شود اهمال.

تلمیذ: قبل از فحص ما نمی‌توانیم استفاده بکنیم.

استاد: قبل از فحص نمی‌توانیم استفاده بکنیم. حالا آمدیم فحص کردیم؛ حالا که آمدیم فحص کردیم این فحص ما، یا به حد قرینه معینه برای مقام اثبات می‌رسد یا نمی‌رسد؛ اگر به حد قرینه معینه رسید، خوب اطلاق را مقید می‌کند و اگر به حد قرینه معینه نرسید، آن وقت ما در اینجا نمی‌توانیم تمسک به اطلاق کنیم و کل فرد مشکوک را مصداق برای اطلاق قرار بدهیم.

تلمیذ: پس ما دو نوع اطلاق داریم؛ یک اطلاق که شما زیر بنایش را می‌زنید و می‌فرمایید که قبل از فحص اهمال است و نه اطلاق. یک اطلاق بعد از فحص است.

استاد: بعد از فحص که مثل عام می‌ماند. آن همانی است که ما قبلاً گفتیم که اطلاق با عام هیچ فرقی نمی‌کند، الا اینکه در عام الفاظ تصریح بر عام داریم، در اطلاق نداریم. این با آن که مصطلح است فرق می‌کند. تلمیذ: قرائن مخصوصه و مقیده که می‌آوریم، اگر در جایی قرائن مخصوصه نبود ما نسبت به آن نبودش می‌توانیم اطلاق گیری کنیم.

استاد: نه، آنجا اطلاق نمی‌توانیم بگیریم دیگر!

تلمیذ: چرا؟! اگر عنوان را تخصیص بزنیم؛ این تخصیص به چه خورده است؟

استاد: اگر قرینه معینه نداشتیم، آن وقت دیگر در اینجا باید بگوییم که آیا موارد شبهه عقلاییه‌ای که عرض شد وجود دارد یا وجود ندارد؟ اگر وجود نداشته باشد یا ما علم نداشتیم، تا وقتی که علم نداشتیم، نفس این قرینه می‌شود بر اینکه مولا اطلاق را اراده کرده است. اما اگر بعداً به یک مورد رسیدیم این قرینه دیگر از بین می‌رود. یعنی دیگر از اینجا تمسک به اطلاق نمی‌توانیم بکنیم و این می‌شود اجمال.

اللهم صلّ علی محمد و آل محمد